

Research Paper

Civilian Power and Political-Security Strategy: A Case Study of Japan in Southwest and Southeast Asia

Ebrahim Taheri^{*1} , Davood Aghae² 

¹ Assistant professor of political science, Law, politics and history faculty of Yazd university, Yazd, Iran. Email: etaheri@yazd.ac.ir

² University of Tehran. Email: sdaghaee@ut.ac.ir



10.22080/JPIR.2024.26154.1353

Received:

October 22, 2023

Accepted:

January 31, 2024

Available online:

February 10, 2024

Keywords:

Strategy, civilian power, accommodation, buck-passing, south Asia

Abstract

Civilian power avoids militarism and uses soft tools to achieve its goals. Germany, Japan, and the European Union are considered as civilian powers. The purpose of research is comparing the political-security strategy of civilian power with an emphasis on Japan political - security strategy in Southwest and Southeast Asia. The question of the research is what are the characteristics of the political-security strategy of civilian powers for achieving their goals in general and Japan as a civilian power in Southwest Asia and Southeast Asia? The results show that the civilian powers mainly rely on the power of the hegemon to provide their political security goals. It is for this reason that Japan in Southwest Asia in the form of accommodative strategy and in Southeast Asia, until 2010 in the form of same strategy, sought to realize its political-security goals, but from 2010 onwards, it seems that it intends to use the Collaborative buck-passing strategy with US to pursue its political - security goals: For this reason, it is said that in addition to soft balancing, Tokyo also uses hard balancing tools to control China. The research method used is from the type of matching the theory with the case and the comparative qualitative analysis method.

***Corresponding Author:** Ebrahim Taheri

Address: Yazd university, Yazd, Iran

Email: etaheri@yazd.ac.ir

Tel: 09175010645

علمی

قدرت مدنی و راهبرد سیاسی - امنیتی: مطالعه موردی ژاپن در آسیای جنوب غربی و آسیای جنوب شرقی

ابراهیم طاهری^{*۱} ID، سید داود آقایی^۲ ID

^۱ استادیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق، علوم سیاسی و تاریخ دانشگاه یزد. ایمیل: etaheri@yazd.ac.ir
^۲ استاد مطالعات منطقه ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. ایمیل: sdaghaee@ut.ac.ir



10.22080/JPIR.2024.26154.1353

چکیده

قدرت مدنی از نظامی‌گری اجتناب می‌کند و از ابزارهای نرم برای دستیابی به اهداف خود بهره می‌گیرد. آلمان، ژاپن و اتحادیه اروپا به عنوان قدرت‌های مدنی در نظر گرفته می‌شوند. هدف این پژوهش بررسی راهبرد سیاسی-امنیتی قدرت مدنی با تأکید بر مقایسه راهبرد سیاسی-امنیتی ژاپن در آسیای جنوب غربی و آسیای جنوب شرقی است. سؤال پژوهش این است که راهبرد سیاسی-امنیتی قدرت‌های مدنی برای دستیابی به اهداف خود به صورت عام و ژاپن به عنوان یک قدرت مدنی در آسیای جنوب غربی و آسیای جنوب شرقی، دارای چه ویژگی‌هایی است؟ نتایج نشان می‌دهد که قدرت‌های مدنی عمدتاً به قدرت هژمون برای تأمین اهداف سیاسی-امنیتی خود اتکا می‌کنند. به همین خاطر است که ژاپن در آسیای جنوب غربی در قالب راهبرد انطباق، اهداف سیاست خارجی خود را پیگیری می‌کند و در آسیای جنوب شرقی تا ۲۰۱۰ در قالب راهبردی مشابه و از ۲۰۱۰ به بعد، به نظر می‌رسد در قالب راهبرد احاله مسؤلیت مشارکتی با امریکا، اهداف سیاسی-امنیتی خود را پیگیری می‌کند؛ به همین خاطر گفته می‌شود در کنار موازنه نرم، از ابزارهای مربوط به موازنه سخت نیز برای مهار چین بهره می‌گیرد. روش پژوهش مورد استفاده از نوع تطبیق نظریه با مورد و روش تحلیل کیفی مقایسه‌ای است.

تاریخ دریافت:

۳۰ مهر ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش:

۱۱ بهمن ۱۴۰۲

تاریخ انتشار:

۲۱ بهمن ۱۴۰۲

کلیدواژه‌ها:

راهبرد؛ قدرت مدنی؛ انطباق؛
احاله مسؤلیت؛ آسیای جنوب
شرقی.

* نویسنده مسئول: ابراهیم طاهری

آدرس: دانشگاه یزد

ایمیل: etaheri@yazd.ac.ir

تلفن: ۰۹۱۷۵۰۱۰۶۴۵

۱ مقدمه

بوده‌اند که می‌بایست پاسخی درخور به آن داده می‌شد. در نتیجه بررسی راهبرد سیاست خارجی ژاپن از اهمیت زیادی برخوردار است. در این رابطه پژوهش‌هایی صورت پذیرفته است. در مورد قدرت مدنی می‌توان به پژوهش‌های پهلوان ترک (۲۰۲۱)، اوربیه (۲۰۰۶)، تیوز (۲۰۰۲)، استاوریدز (۲۰۰۱) به صورت عمومی به مفهوم قدرت مدنی و اتحادیه اروپا و ژاپن به عنوان مطالعه موردی پرداخته و کمتر به راهبرد سیاسی-امنیتی این مدل از قدرت‌ها توجه کرده‌اند. تخت فرهادی و دیگران (۱۳۹۸)، روانچی و بابکان (۱۳۹۷)، فرهادی و سازمند (۱۳۹۷) و کوگا به بررسی تحول در سیاست امنیتی ژاپن به‌ویژه بعد از ۲۰۱۰ م، توجه کرده‌اند. البته پژوهش کوگا، تحول در سیاست امنیتی ژاپن در آسیای جنوب شرقی را در قالب سیاست پرچین سازی^۱ مورد بررسی قرار داده است (koga, 2018). برخی از پژوهش‌ها به صورت کلی به سیاست خارجی ژاپن اشاره کرده‌اند. در این رابطه می‌توان به پژوهش سجادیپور (۱۳۹۵)، باقری دولت آبادی و ملکی فر (۱۳۹۸)، اشاره کرد. همچنین کوگا (۲۰۱۱) و مایک (۲۰۰۷)، به ظهور چین و تغییر در راهبرد سیاست خارجی ژاپن پرداخته‌اند (Koga, 2011; Mike, 2007). با این اوصاف، سؤال پژوهش این است که راهبرد سیاسی-امنیتی قدرت‌های مدنی برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی خود به صورت عام و ژاپن به عنوان یک قدرت مدنی در آسیای جنوب غربی و آسیای جنوب شرقی، دارای چه ویژگی‌هایی است. نتایج نشان می‌دهد که در دو منطقه ژاپن در قالب سیاست همراهی، اهداف سیاسی-امنیتی خود را دنبال می‌کند. البته در خاورمیانه در قالب راهبرد انطباق و همراهی با آمریکا تلاش می‌کند در نظام موازنه قوای منطقه‌ای به اهداف سیاست خارجی خود دست پیدا کند؛ اما در حوزه شرق آسیا در قالب راهبرد احاله مسؤولیت نیم‌بند قصد دارد به اهداف خود دست پیدا کند. طبیعی است که در قالب این راهبرد میزانی از مسؤولیت را با رویکرد به موازنه سخت نظامی در

با فروپاشی شوروی سابق، عصر جدیدی در سیاست خارجی ژاپن به عنوان یک قدرت مدنی آغاز شد. جایی که جهان پس از جنگ جهانی دوم، آن را از وضعیت "دولت عادی" محروم کرده بود و این کشور از داشتن نیروی نظامی منع شد. با وجود این، توکیو زمانی که در سال ۱۹۹۲ "قانون حفظ صلح" را تصویب کرد، تلاش می‌کرد از نقش نیروهای دفاع از خود در درگیری‌های بین‌المللی تا حد امکان اجتناب کند. از آن زمان به بعد، این قانون تحت سیاست سازمان ملل متحد به عنوان بخشی از ارکان سیاست خارجی این کشور گنجانده شد. با وجود این، زمانی که ژاپن دیپلماسی خود را با دور زدن قانون اساسی صلح‌طلبانه در هم آمیخت، قدرت اقتصادی آن شروع به کاهش و رکود عمیقی را تجربه کرد. علاوه بر این، قدرت هژمونیک که ایالات متحده پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از آن برخوردار شده بود، به آرامی جای خود را به چندجانبه‌گرایی داد. چین در حال رشد به نگرانی اصلی ژاپن تبدیل شد؛ زیرا موازنه قدرت در شرق آسیا مورد آزمایش قرار می‌گرفت و توکیو نگران بود که واشنگتن از ایفای نقش فعال در این منطقه کناره‌گیری کند. علاوه بر این، کره شمالی و برنامه هسته‌ای آن به عامل بزرگی برای نگرانی این کشور تبدیل شده بود. درحالی‌که شرق آسیا خود را در یک جنگ قدرت می‌دید، منطقه آسیای جنوب غربی، از دهه ۹۰ به منطقه درگیری در جهان تبدیل شده است. بحران‌ها یکی پس از دیگری این منطقه را فرا گرفته و هرج و مرج و عدم اطمینان در اکثر کشورهای منطقه‌ای پدیدار شد. در نتیجه به نظر می‌رسید که رهبران ژاپنی اسیر سردرگمی در تعریف نقش خویش شده‌اند. از یک طرف در همه این سال‌ها راهبرد سیاسی-امنیتی خود را در همراهی و اتحاد راهبردی با آمریکا به عنوان یک قدرت مدنی تعریف کرده بودند؛ از طرف دیگر با چالش ظهور چین و مجموعه‌ای دیگر از چالش‌های منطقه‌ای از جمله کره شمالی هسته‌ای روبه‌رو

¹ Hedging

مفاهیم دیگری از جمله امپریالیسم نرم وجود دارد که نایستی با مفهوم قدرت مدنی یکی انگاشته شود؛ چراکه ارزش‌ها و هنجارها نزد قدرت مدنی از اهمیت زیادی برخوردار هستند. در نتیجه توسل به آن‌ها برای اقناع طرف مقابل بسیار مهم است. به همین خاطر است که طرف مقابل در برابر آن‌ها به صورت داوطلبانه دست به کنش می‌زند. قدرت مدنی تلاش می‌کند نظم جهانی مورد نظر خویش را از طریق حمایت از دموکراسی، عدالت اجتماعی و برابری، چندجانبه‌گرایی و حقوق بین‌الملل به سرانجام برساند. نرم‌ها و هنجارهایی که قدرت مدنی بر آن تکیه می‌کند، جهانی هستند (Demirtas & Mazlumm, 2018; 29). درحالی‌که قدرت مدنی از ابزار جذب و اقناع برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی‌اش بهره می‌گیرد، قدرت متولی امپریالیسم نرم، توانایی استفاده از هویج و بسته‌های اقتصادی و حتی ظرفیت‌های نظامی به منظور پیروی دیگران را از خویش دارد. پس قدرت مدنی از ابزار نرم بهره می‌گیرد؛ این درحالی است که امپریالیسم نرم ممکن است به ابزار سخت نیز متوسل شود. درواقع در قالب امپریالیسم نرم، طرف قوی‌تر به دنبال تحمیل ارزش‌های خود بدون تلاش برای ایجاد یک گفت‌وگوی دائمی است (Hetne & Soderbaum, 2005: 8).

این رویکرد که توسط هانس ماوول بسط یافت، بر این باور است که قدرت مدنی در حوزه سیاست خارجی، دارای ویژگی‌های خاصی است: اول اینکه قدرت مدنی با دیگر کنشگران به منظور تحقق اهداف سیاست خارجی خود همکاری می‌کند. دوم اینکه آن‌ها از ابزارهای غیرنظامی یعنی اقتصاد و فرهنگ برای تحقق اهداف سیاست خارجی‌شان بهره می‌گیرند (Ozer, 2012: 66). در نهایت آن‌ها تمایل به توسعه نهادهای فراملی دارند؛ یعنی آن‌ها آماده هستند تا حاکمیتشان را با دیگر کنشگران تقسیم کنند (Muall, 1990: 92-93). البته ماوول در مطالعات بعدی‌اش بر روی ویژگی‌های بین‌الملل-گرایانه و فراملی‌گرایانه قدرت مدنی که عمدتاً متوجه

برابر ریسک ظهور چین بر عهده گیرد. برای دست-یابی به اهداف پژوهش در بخش اول نظریه قدرت مدنی و راهبرد کلان سیاسی امنیتی این مدل از دولت‌ها در عرصه بین‌الملل مورد توجه قرار می‌گیرد. بخش دوم به بررسی ویژگی‌های راهبرد سیاسی-امنیتی ژاپن در آسیای جنوب غربی با تأکید بر ایفای نقش به عنوان یک قدرت مدنی پرداخته می‌شود، بخش سوم راهبرد سیاسی-امنیتی ژاپن در آسیای جنوب شرقی هدف پژوهش است و در آخر نیز نتیجه‌گیری و ارائه منابع خواهد بود.

۲ نظریه قدرت مدنی و راهبرد کلان سیاسی-امنیتی در عرصه روابط بین‌الملل

تئوری قدرت مدنی در قالب نسل دوم تئوری‌ها و تحلیل‌های مربوط به سیاست خارجی قرار می‌گیرد. این دیدگاه ریشه در نهادگرایی نولیبرال دارد و از ابتدای دهه ۷۰ میلادی توسط دانشمند فرانسوی، فرانسوا دوچنه برای توصیف برخی از ویژگی‌های جامعه اروپایی و جایگاه آن در نظام جهانی استفاده شد (Pehlivanturk & Demirtas, 2018: 3). بعد از فروپاشی شوروی سابق، مجدداً مورد توجه واقع شد. این نظریه، بازیگر دولتی قدرتمندی را مدنظر دارد که هدف غیرنظامی کردن روابط بین‌الملل را در سر دارد و خود نیز به دنبال قدرت‌طلبی یا نظامی‌گری نسبت به دیگر کشورها یا همسایگانش نیست (Pehlevanturk, 2021: 70). به همین خاطر به ارزش‌ها، مسائل دموکراتیک، مسائل اجتماعی، مسائل بیرونی ناشی از سیستم و یا فشار هم‌پیمانان که بر رفتار یک قدرت مدنی مؤثر هستند، توجه می‌کند (Maull, 2000, 65). قدرت مدنی، به جای استفاده از قدرت نظامی از دیپلماسی و روابط تجاری برای پیشبرد راهبرد سیاست خارجی خویش در عرصه بین‌المللی بهره می‌گیرد (Ozer, 2012: 66). درواقع اتکا به قدرت نظامی برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی به حداقل‌ترین شکل ممکن می‌رسد (Smith, 2000, 11).

سنتی سرسپردگی که در نظام موازنه قوا رایج است، استفاده می‌کردند (Koga, 2018: 635). در نتیجه از آنجایی که دو کشور قادر نبودند به شکل رسمی به سمت استراتژی نمایش قدرت حرکت کنند، به ناچار از شیوه‌های غیررسمی و با ابزارهای قدرتی نرم، به راهبرد نمایش قدرت روی می‌آوردند (Mauil, 1991: 69). گانتز هلمن با هدف بازنمایی نظریه قدرت مدنی در دوره بعد از جنگ سرد، بر این باور است که درهم‌تنیدگی‌های بین‌المللی باعث پیوند قدرت‌های مدنی با نظام بین‌الملل می‌شود. او بر این اعتقاد است که قدرت مدنی بعد از کسب موقعیت قدرت بزرگ غیرنظامی، به میزان زیادی در شبکه ابتکار دفاعی و همگرایی اقتصادی غرب محور تنیده می‌شود (تفاوت در رویکرد هلمن نسبت به قدرت مدنی به‌خاطر تأکید بر سطح بیشتر رفتار خودمحورانه قدرت مدنی است). او در پی پاسخ به این پرسش است که آیا تمایلات قدرت‌های نوظهور به سمت توسعه یک سیاست دفاعی خودمختار است یا اینکه به سمت سیاست خارجی شبه تجدیدنظرطلبانه گرایش پیدا می‌کنند. نتیجه‌گیری نهایی او این است که آلمان در چهارچوب روابطش با قدرت‌های غربی به سمت سیاست خارجی خودمختارتری نسبت به گذشته حرکت نخواهد کرد که ناسازگار با متحدینش باشد (pehlivanporturk, 2021: 73). هلمن نیز همچون ماوول بر این باور است که غلبه هنجارهای داخلی باعث می‌شود همکاری بین‌المللی به عنوان یکی از معیارهای شکل‌دهی به یک قدرت مدنی عمل کند. او علاوه بر تحلیل رفتاری، درگیر تحلیل شرایط دیگر برای ارزیابی شرایط مورد نیاز برای پذیرش یک کشور به عنوان یک قدرت مدنی می‌شود. نتیجه‌گیری نهایی او این است که اجماع داخلی و گفتگویی برای ایفای نقش به عنوان یک قدرت مدنی ضروری است، به گونه‌ای که حتی احزاب بدبین به اروپاگرایی آلمان و بین‌الملل‌گرایان به این اجماع پیوستند (Hellmann, 1997).

رفتار سیاست خارجی آلمان بود، تمرکز می‌کرد (Mauil, 2000, 58). به همین خاطر گفته شده قدرت‌های مدنی در حوزه سیاست خارجی و برای رسیدن به هدف مورد نظر، همکاری‌های بین‌المللی را به عنوان یک اولویت مورد توجه قرار می‌دهند. همکاری هم زمانی می‌تواند شانس موفقیت را بالاتر ببرد که دولت‌ها در جهت پیوند با نهادها از بخشی از حاکمیت خود عبور کنند. درواقع قدرت‌های مدنی از اقدامات خودسرانه و یک‌جانبه‌گرایانه اجتناب می‌کنند و تمایل دارند اختلافات را از طریق مشارکت، میانجی‌گری و داوری حل و فصل کنند (هرسیچ و سیدی، ۱۳۸۶: ۲۱).

بنابراین شیوه‌ای که بر طبق آن قدرت مدنی با جهان بیرون وارد تعامل می‌شود کاملاً متفاوت از یک قدرت بزرگ و نظامی است که بر اساس ملاحظات ژئوپلیتیک با جهان بیرون وارد ارتباط می‌شود. ایوان منرز با در نظر داشتن اتحادیه اروپا و در قالبی شبیه به قدرت مدنی ماوول، به مفهوم قدرت هنجارمند^۱ اشاره دارد که سیاست خارجی آن بر مبنای هنجارهای بنیادی بشری بنا شده است. در نتیجه این قدرت، مستعد بهره‌گیری از هنجارها و هنجارمندی در حوزه سیاست خارجی است (Manners, 2000: 237). از نظر او اتحادیه اروپایی بر اساس نه اصل هنجاری یعنی صلح پایدار، آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، حکومت قانون، برابری، انسجام اجتماعی، توسعه پایدار و حکمرانی خوب در عرصه بین‌المللی عمل می‌کند (Manners, 2006: 185).

مهم‌ترین ویژگی قدرت‌های مدنی از نظر راهبرد سیاست خارجی این است که وضع موجود نظام بین‌الملل را به رسمیت شناخته و امنیت خود را در پیوند با یک اقتدار مشروع از نظر خویش تعریف می‌کنند. برای مثال، در دوره جنگ سرد، دو کشور ژاپن و آلمان، با پذیرش نقش قدرت مدنی و در قالب اتحاد راهبردی با آمریکا، تلاش کردند امنیت خویش را تأمین کنند؛ به نظر می‌رسد که آن‌ها از سیاست

¹ Normative Power

هم تنیده‌شان معنایی ندارد. این شکل از شبکه وابستگی نظام -جهان براساس حمایت سیاسی- تجاری بنا نهاده شده است (Kassab, 2018: 1). بنابراین برخلاف نظریه سنتی موازنه قوا که بر دو راهبرد موازنه‌سازی و سرسپردگی برای مقابله با یک قدرت نوظهور تأکید دارد، این نظریه بر این باور است که قدرت مدنی در قالب همراهی و انطباق با هژمون نظام بین‌الملل تلاش می‌کند به اهداف سیاسی-امنیتی خود دست پیدا کند. الگویی که به نظر، آلمان و ژاپن بعد از جنگ سرد از آن پیروی کرده‌اند. آن‌ها به عنوان قدرت‌های درجه دوم برعکس دیدگاه والتز عمل کرده‌اند؛ چراکه طبق تحلیل سنتی و والتزی از آنجایی که قدرت‌های قوی‌تر، قدرت‌های درجه دوم را تهدید می‌کردند، این قدرت‌ها در کنار قدرت‌های ضعیف‌تر قرار می‌گرفتند تا موازنه قوا حفظ شود (Waltz, 1979: 127). این رفتار که موازنه‌بخشی نامیده می‌شود، راهبرد بهینه‌ای است که از طریق آن قدرت‌های درجه دوم امنیت و استقلالشان را حفظ می‌کردند (Lake, 1996).

۲٫۱ بررسی راهبرد سیاسی-امنیتی ژاپن در آسیای جنوب غربی از ۱۹۹۰ میلادی تاکنون

راهبرد سیاست خارجی ژاپن به عنوان یک قدرت مدنی در آسیای جنوب غربی تا حدودی تحت تأثیر دو معما و چالشی است که این کشور نزدیک به ۷۰ سال با آن روبه‌رو است. اولین معما این است که امنیت کلی ژاپن وابسته به اتحاد با ایالات متحده آمریکا است؛ این در حالی است که رفاه اقتصادی این کشور به دسترسی قابل اتکا به منابع انرژی که در خاورمیانه متمرکز است، پیوند خورده است (Nakamura & Wright, 2023: 19). از آنجایی که سیاست ایالات متحده آمریکا تمایل به ضدیت با دولت‌های این منطقه دارد، درخواست امنیتی واشنگتن از توکیو این کشور را در مواجهه با آسیای جنوب غربی به خاطر امنیت انرژی مجبور به همکاری و تطابق می‌کند. اگر توکیو بنای مخالفت با واشنگتن را داشته باشد، این امر می‌تواند اتحاد

از رفتار آلمان و ژاپن می‌توان برداشت کرد که آن‌ها به عنوان قدرت‌های مدنی در کنار حفظ اتحاد راهبردی با هژمون نظام بین‌الملل یعنی آمریکا، به ابزارهای صلح‌آمیز عمدتاً چندجانبه‌گرایانه برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی خود متوسل شده‌اند. درواقع استدلال بر این است که ویژگی‌های مدنی‌شان منجر به چندجانبه‌گرایی و بین‌الملل‌گرایی شده و ترجیح آن‌ها این بود که بخش زیادی از بودجه‌شان را صرف آموزش، سلامتی، رفاه و دیگر حوزه‌های نیازهای مدنی به جای امور تهاجمی نظامی کنند. البته این امر در خدمت جهان‌گرایی اقتصادی آن‌ها نیز قرار داشت؛ چراکه از این طریق وزن نرم خود را در عرصه بین‌الملل تبلیغ می‌کنند (Pehlivanturk & Demirtas, 2018: 2). با وجود این، آن چه اهمیت دارد این است که همکاری‌های امنیتی میان متحدینی که برخوردار از هنجارهای مشترک هستند، از جمله قدرت‌های مدنی نیز رخ می‌دهد (Pehlivanpourturk, 2021: 70).

این قدرت‌ها در مواقع ضروری فراتر از راهبرد سیاسی-امنیتی خویش به سمت چندجانبه‌گرایی ارزش‌محور حرکت می‌کنند تا صلح را محقق و از خشونت اجتناب کنند؛ چراکه از نظر ایدئولوژیکی، آن‌ها در زمره لیبرال دمکراسی‌ها قرار دارند که در قالب نهادهای بین‌المللی سطح بالایی از همکاری را به نمایش می‌گذارند؛ این در حالی است که در حوزه اقتصادی و دیگر حوزه‌ها در وضعیت وابستگی متقابل نسبت به هم قرار دارند. به علاوه، آن‌ها در یک هویت مشترک مدنی با هم اشتراک دارند؛ یعنی مجموعه غربی که در مرکز آن اجماعی حول مجموعه‌ای از اصول و هنجارها به‌خصوص در قالب دمکراسی سیاسی، حکومت مبتنی بر قانون، حساسیت نسبت به حوزه‌های غیر مدنی از جمله قومیت و مذهب قرار دارد (Ikenbery, 1999: 193).

گفته شده است که امکان جنگ میان چنین حکومت‌هایی نزدیک به صفر و نسبتاً غیرعقلانی است (Muller, 1989)؛ چراکه ماهیت آنارشیک سیستم بین‌الملل در روابط میان آن‌ها و شبکه در

۲۷۹۲ و ۲۹۶۳ مجمع عمومی دفاع کرده بود، بعد از ۱۹۷۳ نیز، همواره بر اجرای قطعنامه ۲۴۲ و حل مسالمت‌آمیز این مسأله تأکید می‌کرد (Michael, 1985). این قدرت نوظهور به درخواست اعراب پاسخ مثبت می‌داد؛ چراکه هم تأمین مداوم نفت و هم ثبات قیمتی را مدنظر داشت (Ozcelik, 2008:131). آن زمان ۷۶ درصد نیاز ژاپن به انرژی از طریق نفت تأمین می‌شد که ۷۰ درصد آن از سوی کشورهای حاشیه خلیج فارس بود (Roy, 1985). دوره دوم از ۱۹۸۰ میلادی آغاز می‌شود تا ۱۹۸۶ ادامه پیدا می‌کند. ویژگی بارز این دوره همراهی ژاپن با آمریکا در موضوع فلسطین اشغالی بود؛ چراکه با وجود آنکه گفته می‌شد این کشور تلاش می‌کرد میان طرفین میانجی‌گری کند، اما هم‌زمان خواستار پایان دادن به تحریم تجاری اسرائیل از سوی کشورهای عربی بود. در نتیجه موضع ژاپن همراهی با آمریکا و ادامه گفت‌وگو برای حل مناقشه‌ای بود که البته اسرائیلی‌ها نیز به آن پایبند نبودند (Ogata, 1990: 68). با وجود این، ژاپن علی‌رغم عدم پایبندی اسرائیل به راه حل دو دولت، همواره از گفت‌وگو میان طرفین حمایت می‌کرد. این مسأله در دوره سوم سیاست خارجی ژاپن در آسیای جنوب غربی که از ۱۹۹۱ آغاز می‌شود نیز آشکار بود؛ جایی که توکیو با جنگ خلیج فارس و منازعه اعراب و اسرائیل مواجه شد و به عنوان یک قدرت مدنی تلاش می‌کرد به میانجی‌گری خود در آسیای جنوب غربی به‌ویژه در منازعه اعراب - اسرائیل ادامه دهد. به همین خاطر در سال ۱۹۹۲ در فرآیند صلح مادرید بین کشورهای عربی و اسرائیل مشارکت کرد؛ به-خصوص کمک‌های ژاپن در این رابطه به کشورهای هم‌چون مصر قابل توجه بود: این کشور با حکومت‌های درگیر در فرآیند صلح از جمله اسرائیل، مصر، اردن و سوریه وارد رابطه خاصی شد و کمک‌های توسعه‌ای بیشتری را به این کشورها اختصاص داد (Rynhold, 2002: 251). اقداماتی که همه در راستای عادی‌سازی شرایط اسرائیل در

امنیتی را با این کشور به خطر اندازد. به‌خصوص، دشمنی تاریخی که آمریکا نسبت به برخی از کشورهای منطقه دارد که اتفاقاً دارای ذخایر عظیم نفت و گاز هستند، می‌تواند منجر به چالش شود (Dowty, 2000). دومین معما این است که آسیای جنوب غربی، منطقه‌ای از جهان است که ایالات متحده آمریکا تمایل داشته از مداخله نظامی در این منطقه راهبردی تحت عنوان مقابله با تروریسم، دولت‌های سرسخت و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی استفاده کند و ممکن است از ژاپن بخواهد که به عنوان یک متحد با این کشور در این رابطه همکاری نظامی داشته باشد. این مسأله نیز سیاست‌گذاران ژاپنی را در یک معمای چالش‌برانگیز قرار داده است؛ یعنی جایی که متحد نظامی-امنیتی این کشور تقاضای مشارکت داشته و این مسأله با انتظارات افکار عمومی ژاپن در تعارض است که خواهان به‌کارگیری هنجارهای صلح‌آمیزی هستند که بعد از جنگ جهانی دوم در سیاست خارجی این کشور نهادینه شده است (Miyagi, 2008: 1). همین وابستگی استراتژیک، راهبرد تنوع‌بخشی به منابع انرژی ژاپن را نیز تحت تأثیر قرار داده است (Hook & et al, 2000).

به همین خاطر راهبرد سیاسی-امنیتی این کشور در خاورمیانه با طی کردن چندین مرحله از ۱۹۷۰ تاکنون در مسیر حل این معما بوده است. برای مثال در دوره اول که مصادف با بحران نفتی ۱۹۷۳ م است؛ ژاپن ناچار شد در قالب دیپلماسی منابع^۱، به رابطه همراه با طرفداری‌اش از کشورهای عربی در خاورمیانه علی‌رغم اتحاد راهبردی با ایالات متحده آمریکا ادامه دهد؛ درواقع گرچه ژاپن در قالب دکترین یوشیدا به دنبال حفظ رابطه خوب با آمریکا بود (Ozcelik, 2008: 130)، اما در سال ۱۹۷۷ م به سازمان آزادی‌بخش فلسطین، قول ایجاد دفتری به نمایندگی از جامعه فلسطین را در توکیو داد؛ ژاپن همان طوری که در سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ از حق تعیین سرنوشت فلسطینیان در قالب قطعنامه‌های

¹ Resource Diplomacy

غربی از جهت سیاسی طرفدار اعراب، به سمت بی-طرفی مبتنی بر میانجی‌گری متمایل شده بود، در جنگ ۲۰۰۳ به سمت طرفداری از آمریکا، متمایل شد. برای مثال با درخواست امریکایی‌ها، ژاپنی‌ها ۵ میلیارد دلار برای بازسازی عراق اختصاص دادند (Miagy, 2011: 24). همراهی با آمریکا در موضع هسته‌ای ایران نیز خود را نشان داد. جایی که با وجود روابط تاریخی مثبت میان تهران و توکیو و نیاز به انرژی این کشور، ژاپن از راهبرد کلان سیاسی آمریکا در این منطقه به خاطر اتحاد راهبردی با این کشور پیروی کرده است. توکیو گرچه از مشوقان موافقت‌نامه اقدام مشترک بود، اما با خروج آمریکا از برجام، نیز در کنار واشنگتن به سیاست‌های تحریمی علیه ایران ادامه داد ((Nukii, 2018). در واقع می‌توان ادعا کرد شکل رابطه با تهران حفظ شده، اما محتوای رابطه با این کشور تحت تأثیر قرار گرفته است. به گونه‌ای که رابطه توکیو با سه قطب متحد آمریکا در منطقه یعنی ابوظبی، اورشلیم و ریاض گسترش پیدا کرده است. برای مثال در پایان سال ۲۰۲۰، موازنه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ژاپن در آسیای جنوب غربی، حدود ۸٫۴ میلیارد یورو بوده که البته ۷۰ درصد بیشتر از سال ۲۰۱۰ میلادی است. در پایان سال ۲۰۲۱، ژاپن ۴٫۵ میلیارد یورو در عربستان سعودی و ۲٫۱ در امارات متحده عربی سرمایه‌گذاری کرده بود، این در حالی است که سهم ایران صفر است (Nakamura & Wright, 2023: 18). در حوزه واردات نفت نیز گرچه روزی ژاپن یکی از واردکنندگان اصلی نفت از ایران بود، آمارها نیز نشان می‌دهد که برای مثال در سال ۲۰۲۲، عربستان سعودی، امارات، کویت، قطر در زمره چهار تأمین‌کننده اول نفت ژاپن هستند و ایران از این نظر در میان ۱۰ کشور اول قرار ندارد (Statista, 2023).

همه این موضوعات حکایت از تلاش ژاپن برای پیگیری راهبرد انطباق و همراهی در سیاست خارجی ژاپن در آسیای جنوب غربی دارد. جایی که این کشور ضمن پیروی از آمریکا در موضوع امنیت سخت در قالب راهبرد موج‌سواری، در موضوع امنیت نرم به

آسیای جنوب غربی و در راستای منافع کلان آمریکا در منطقه بود. در جنگ اول خلیج فارس در قالب دیپلماسی دسته چک و هم در قالب کمک‌های مستقیم و غیر مستقیم نظامی در کنار ایالات متحده آمریکا، تلاش می‌کرد اهداف سیاست خارجی خود را در آسیای جنوب غربی محقق کند (Miyagi, 2011: 13). اهمیت دوره سوم از این جهت است که ژاپن قصد داشت از خود تصویر یک قدرت بزرگ کم-کننده را به نمایش بگذارد و از این طریق به پرستیژ خویش در نظام بین‌الملل کمک کند؛ یک اعطاکنده کمک‌های مشاوره‌ای توسعه. به همین خاطر است که در این دهه در نقش تأمین‌کننده ابزارهای توسعه برای دیگر کشورهای آسیای جنوب غربی، بعد از ایالات متحده آمریکا قرار می‌گیرد (Orr, 1990). در این دوره توکیو به تدریج در قالب سیاست هماهنگی، در موضوع فلسطین اشغالی موضع خود را به آمریکا به نفع رژیم صهیونیستی تغییر داد؛ به گونه‌ای که دولت مردان ژاپنی آشکارا اعلام می‌کردند که رابطه با اسرائیل تحت تأثیر منازعه اعراب-اسرائیل قرار ندارد (Ozcelik, 2008: 134) که این مسأله خود بیانگر حمایت ضمنی ژاپن از موضع رژیم صهیونیستی در منازعه اعراب با این رژیم بود.

یکی از جاهایی که البته ژاپن تلاش می‌کرد ژست مستقلانه خود را به نمایش گذارد، موضوع ایران است که با وجود فشارهای واشنگتن، به سرمایه‌گذاری در صنعت نفت ایران ادامه داد (Tateyama, 1993, 30). در موضوع جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ نیز، علی‌رغم اختلاف نظرها در مورد چگونگی ورود به جنگ، دولت کویزومی تحت تأثیر اتحاد آمریکا و ژاپن به حمایت سیاسی از واشنگتن پرداخت (Togo, 2010: 311-312). با در نظر داشتن اختلاف نظرها در مورد چگونگی ورود ژاپن در جامعه داخلی، دولت قانون جدیدی تصویب کرد که امکان اعزام نیروهایی در قالب دفاع از خویش در کنار آمریکا را فراهم آورد (Buszynski, 2006: 93). بنابراین درحالی‌که به نظر می‌رسید تا قبل از جنگ عراق، راهبرد سیاست خارجی ژاپن در آسیای جنوب

منطقه با مشارکت امریکا بود؛ چراکه می‌دانست تغییر راهبرد سیاسی-امنیتی و دوری از امریکا، هزینه‌بر و چالش‌برانگیز است. به علاوه، زمان هم به نفع توکیو نبود. در نتیجه راهبرد امنیتی و مبنای ژاپن، ثابت باقی ماند؛ مشارکت همراه با ایفای مسؤولیت بیشتر این کشور با امریکا به منظور مقابله با ریسک ظهور چین. بنابراین در دوره نخست‌وزیری کویزومی، موافقت‌نامه هم‌سویی مجدد با امریکا به منظور تقویت رابطه میان دو کشور امضا شد. اما رابطه با چین و کره شمالی، بیگانگی عجیبی را تجربه کرد (Uchiyama, 2010:5). نشانه‌هایی از تغییرات اندک در راهبرد سیاست خارجی به وقوع پیوست، اما این تغییرات محدود به آسیای جنوب شرقی بود و به خاطر مخالفت مردم در قالب رویکرد صلح‌گرایی، دولت تحت کنترل کویزومی قادر به ایفای نقش فراتر از آسیای جنوب شرقی نبود. از نظر ایشان، در شرایطی که ژاپن با تهدیدات مربوط به قدرت‌های منطقه‌ای از جمله کره شمالی و به‌ویژه چین روبه‌رو بود، تنها امریکا قادر بود امنیت ژاپن را تأمین کند (Buszynski, 2006: 93-94). برای مهار کره شمالی راهبرد درگیرسازی و محدودسازی اقتصادی در کنار گسترش قابلیت دفاع موشکی به عنوان یک دستورالعمل جدی مورد توجه قرار گرفت (Krauss, 2007). البته تلاش برای اقناع امریکا برای انجام مذاکرات مستقیم با کره شمالی، منجر به ۶ دور مذاکرات مربوط به سلاح‌های هسته‌ای شد؛ علاوه بر این سفر به کره شمالی در سال ۲۰۰۲ م و ۲۰۰۴ توسط نخست‌وزیر کویزومی، با هدف تقویت مذاکرات و نهایتاً مهار کره شمالی در دستور کار قرار گرفت (Hughes, 2004). همه این اقدامات، در قالب مشارکت همراه با حفظ اتحاد راهبردی با امریکا صورت می‌پذیرفت (Hughes, 2007). با وجود این، راهبرد سیاسی - امنیتی تعریف‌شده توسط کویزومی به دنبال ایجاد روابط دوجانبه فراتر از آسیای جنوب شرقی، یعنی هند و کشورهای آفریقایی بود (Rozman et al, 2007: 109-110).

عنوان یک قدرت مدنی ایفای نقش می‌کند. به گونه‌ای که بعد از امریکا به بزرگ‌ترین کمک‌کننده امور توسعه‌ای و زیربنایی به کشورهای منطقه تبدیل شده است (Rynhold, 2002: 245). پس می‌توان ادعا کرد ژاپن در آسیای جنوب غربی از میان راهبردهای دنباله‌روی، انطباق، موازنه نرم، موازنه نهادی، احاله مسؤولیت و پرچین‌سازی (سدسازی)، بیشتر از راهبرد دنباله‌روی و انطباق با امریکا بهره برده است (Koga, 2018: 635).

۲٫۲ راهبرد سیاسی-امنیتی ژاپن در آسیای جنوب شرقی از دهه ۹۰ میلادی تا کنون

در آغاز دهه ۹۰ میلادی، سیستم تک‌قطبی در آسیای جنوب شرقی به سمت چندقطبی آن هم به خاطر ظهور چین متمایل گشت. به همین خاطر راهبرد سیاسی-امنیتی ژاپن در این منطقه با هدف مهار قدرت فزاینده چین تعریف شد (Ross, 2012: 355). نگرانی از ظهور چین زمانی بیشتر شد که زیگنیو برژینسکی طی مصاحبه‌ای آشکارا اعلام کرد، ژاپن در مسیر سواری رایگان از امریکا قرار گرفته است (Islam, 1993: 321) و امریکا نایبستی تضمینی برای امنیت ژاپن باشد. در نتیجه در داخل ژاپن اتحاد با امریکا مورد چالش واقع شد. از این جاست که دکترین کویزومی که خود ریشه در دکترین فوکودا داشت، ظهور کرد. این دکترین بر خلاف دکترین یوشیدا، انگاره «غول اقتصادی، کوتوله سیاسی^۱» را رد می‌کرد. ضمن اینکه اتحاد نظامی با امریکا را حفظ می‌کرد، خواهان همکاری و پیوند بیشتری با همسایگان شده بود؛ به همین خاطر بود که آرمان اقتصادی «کنش همراه با هم، پیشرفت همراه با هم^۲» را به پیش کشید. از نظر امنیتی نیز نخست‌وزیر کویزومی اعلام می‌داشت امنیت ما وقتی با تهدید مواجه می‌شود که امنیت همسایگانمان به خطر افتد (Siew Mun, 2007: 126). او به دنبال شبکه‌ای از وابستگی متقابل اقتصادی و امنیتی در

² acting together, advancing together

¹ Economic giant, political pygmy

داشت و به دکترین آبه معروف گشت. وی برای دستیابی به اهداف، اقدام به بازتفسیر قانون اساسی برای کمک به متحدان خویش در شرایط اضطراری کرد (محروق و کرمپوری، ۱۴۰۲: ۱۲). این ابتکار در قالب «دیپلماسی ارزش محور» و «سهم فعالانه به صلح»، دفاع و توسعه را به هم مرتبط می‌کرد. وی با توجه خاص به امنیت، توانست لایحه فروش تسلیحات و تجهیزات نظامی به کشورهای دیگر را تصویب کند. آبه قصد داشت راهبرد سیاسی - امنیتی ژاپن در آسیای جنوب شرقی را از اتکای کامل به امریکا به عنوان مهم‌ترین کنشگر تأمین‌کننده امنیت، در مسیر مشارکت تغییر دهد (Hugh. 2015). به همین خاطر بود که در سال ۲۰۱۳، نیروهای دفاع از خود، بزرگ‌ترین عملیات دریایی ژاپن در فیلیپین تحت عنوان عملیات سانکای را برگزار کرد. علاوه بر این، سرعت فزاینده سال‌های اخیر در برگزاری رزمایش‌های مشترک در دریای چین جنوبی با ایالات متحده امریکا و شرکای جنوبی - شرقی و بازدیدهای تاریخی از بنادر توسط نیروهای دریایی همراه با حضور در خلیج‌های اطراف، شواهد آشکاری از میل توکیو برای ایفای نقش بیشتر در امنیت منطقه‌ای است (Wallace, 2023: 885). در سال ۲۰۱۶ یک زیردریایی ژاپنی برای اولین بار از زمان جنگ جهانی دوم در آب‌های دریایی استرالیا مشاهده شد. ایزومو سپس به نیروی دریایی امریکا و هندوستان در اقیانوس هند برای عملیات ضد زیردریایی پیوست. مهم‌ترین اقدام با هدف مشارکت در تأمین امنیت منطقه‌ای، در می ۲۰۱۷ رخ داد؛ ناو هواپیمابر ژاپنی کلاس ایزومو، قابل قیاس با بسیاری از ناوهای هواپیمابر دیگر کشورها، از دریای چین جنوبی طی یک تور سه ماهه با توقف در سنگاپور، اندونزی و فیلیپین عبور کرد. سرتیتز روزنامه‌ها در این رابطه بیان می‌کرد که توکیو از این طریق قصد داشت این پیام را به بیجینگ و ایالات متحده امریکا ارسال کند که قصد دارد به میزان بیشتری در نظام موازنه و امنیت منطقه‌ای در آسیا - پاسفیک مشارکت کند (wroe & Needham, 2007). در این رابطه دریای چین جنوبی اهمیت زیادی داشت.

گرچه روابط ژاپن با دو همسایه‌اش یعنی چین و کره جنوبی به خاطر دیدار کویزومی از معبد یاسوکونی محدود شده بود، اما با روی کار آمدن شینزو آبه تلاش برای بهبود روابط با دو کشور در قالب راهبرد همسایگی بهبود یافت. به همین خاطر در این دوره ضمن گسترش روابط با هند و استرالیا، اتحاد راهبردی با امریکا تعمیق شد (Stengel, 2007: 53). روابط با کره شمالی محدود ماند؛ اگرچه نخست وزیر در قالب سیاست درگیرسازی تلاش می‌کرد این کشور را مهار کند (Bleiker, 2003). نزدیکی به چین اتفاق افتاد که خود حکایت از رویکردی سازشکارانه و تعدیل‌شده در راهبرد سیاسی-امنیتی این کشور با هدف مهار کره شمالی داشت (Jiang, 2007). در ادامه نگاه تعدیل‌شده نسبت به چین در ۸ و ۹ اکتبر در زمان ریاست جمهوری جیانگ زمین، نخست وزیر آبه از بیجینگ دیدار کرد (Vheow, 2006: 28). در نتیجه روابط چین و ژاپن به نحو باور چشمگیری بهبود پیدا کرد. نتیجه آن شد که هر دو کشور خواهان تعلیق آزمایش‌های هسته‌ای کره شمالی شدند. علاوه بر این، در ارتباط با دریای چین جنوبی و ایجاد کمیته‌ای برای حل و فصل اختلافات مربوط به جنگ‌های تاریخی میان دو کشور به توافقاتی دست پیدا کردند (Jiang, 2007).

شینزو آبه در ادامه سفر به بیجینگ، در اکتبر ۲۰۰۶ به کره جنوبی سفر کرد. در مسیر فرودگاه، کره شمالی موشک هسته‌ای خویش را آزمایش کرد. آزمایش هسته‌ای پیونگ یانگ نشان داد که راهبرد جداگانه بیجینگ، واشنگتن، توکیو و سنول اثرگذار نیست. در نتیجه تلاش برای در دستور قرار گرفتن راهکار جمعی با ابتکار و میانجی‌گری ژاپن به عنوان یک قدرت مدنی همراه بود و در نهایت اینکه همکاری استراتژیک با استرالیا و هندوستان به خوبی به پیش رفت؛ رابطه‌ای که البته جدید نبود و در زمان کویزومی شروع شده بود (Edstrom, 2007).

به نظر می‌رسید برخلاف دولت قبل، از نظر اجرایی راهبرد ژینزو آبه در حوزه سیاست خارجی، با خود قاطعیت و پذیرش خطرات بیشتر را به همراه

رهبری امریکا از طریق چالش در قلمرو دریایی، تشکیل نیروهای اطلاعاتی، گشت‌زنی، اقدامات نظارتی و شناسایی در دریای چین جنوبی چین و همکاری‌های فرامنطقه‌ای مشارکت بیشتری داشته باشد (4: Sakaki, 2016). از این طریق ژاپن قصد دارد به چین این پیام را انتقال دهد که به‌آسانی قادر است در دریای چین جنوبی حضور به هم رساند حتی اگر با چالش‌های مربوط به ظرفیت و توانمندی ایجاد بازدارندگی روبه‌رو باشد (Wallace, 2018: 887).

۳ نتیجه‌گیری

راهبرد سیاسی-امنیتی ژاپن در آسیای جنوب غربی به عنوان یک قدرت مدنی در قالب راهبرد انطباق با ایالات متحده امریکا قابل تعریف است. در واقع از میان راهبردهای مختلف در نظام موازنه قوا به نظر توکیو ضمن تلاش برای حفظ جایگاه خویش به عنوان یک قدرت مدنی، تلاش کرده است مواضع خود را با ایالات متحده امریکا هماهنگ نماید. جریان حوادث و سیاست خارجی ژاپن نیز بیانگر همین مسأله است. به گونه‌ای که از یک سیاست طرفدار اعراب در مسأله فلسطین در دوره جنگ سرد به سمت حمایت از موضع امریکا در دوره بعد از جنگ سرد حرکت کرده است. به همین خاطر است که این کشور خواهان حل و فصل مسالمت‌آمیز مسأله فلسطین با بهره‌گیری از ظرفیت‌هایی همچون مذاکره و میانجی‌گری است. همان طوری که در مذاکرات صلح اسلو در ۱۹۹۲ نیز این کشور نقش قابل توجهی را ایفا کرد. در مورد سایر موضوعات منطقه‌ای نیز همین اتفاق رخ داده است. بهترین مثال در این رابطه، مثال مسأله هسته‌ای ایران است که توکیو ضمن تلاش برای ایفای نقش میانجی میان ایران و امریکا نهایتاً با موضع امریکا هماهنگ شد، تا جایی که در منازعه ایران و امارات به خاطر اختلاف بر سر حاکمیت جزایر سه‌گانه ایرانی، از طرف اماراتی حمایت کرده است. اما در آسیای جنوب

اهمیت دریای چین جنوبی تنها به عنوان مسیر گذر تجاری و منابع طبیعی ژاپن نیست، بلکه خطوط نه‌گانه نزدیک ویتنام و اندونزی به‌خاطر سرمایه‌گذاری خصوصی ژاپن برای کشف، استخراج و فرآوری منابع با حمایت حکومت ژاپن اهمیت دارد. علاوه بر این، نگرانی از اینکه نیروی دریایی چین احیا شده، مانع خطوط انتقال کالای ژاپنی شود یا علیه منافع انرژی این کشور عمل کند، وجود دارد (6: Drifte, 2016). به علاوه نگرانی‌هایی در مورد نفوذ نیروی دریایی چین در اقیانوس هند به‌خاطر گسترش بی‌شمار زیردریایی‌ها و فعالیت‌ها و تسهیلاتی که جدیداً در جیبوتی با هدف پشتیبانی از زیردریایی‌ها و گشت‌زنی‌ها از طریق شرق و مرکز اقیانوس هند صورت پذیرفته، به وجود آمده است (Joshi, 2017).

آشکار بود که شینزو آبه هراسی از بیان تمایلش برای بازگرداندن جایگاه ژاپن به عنوان یک قدرت بزرگ در جهان از طریق یک سیاست امنیتی تقویت شده به‌خصوص در قالب جهت‌گیری جدید سیاست امنیت دریایی این کشور نداشت (Hughes, 2015). در کنار این البته از ژست‌های دمکراتیک نیز بهره می‌گرفت. برای مثال، از یک چشم‌انداز تحت عنوان «الماس امنیتی دمکراتیک»^۱، به منظور جلب همکاری میان امریکا، ژاپن، هند و استرالیا برای باز بودن دریاها و ایجاد موازنه در برابر سلطه چین بر آسیا - پاسفیک سخن می‌گفت (Abe, 2012). به نظر می‌رسید که امریکا نیز خواهان ایفای نقش بیشتر ژاپن در این منطقه بود. در واقع واشنگتن قصد داشت به منظور اجتناب از هزینه‌های نظامی سرسام‌آور در نظام موازنه قوای منطقه‌ای جنوب شرقی آسیا، مسؤولیت بیشتری را به ژاپن واگذار کند؛ اگرچه از اجرای کامل استراتژی احاله مسؤولیت به تعبیر جان مرشایمر، به خاطر نگرانی از برخورد قدرت‌های منطقه‌ای اجتناب می‌کرد (مرشایمر، ۱۴۰۱). این امر البته با میل توکیو نیز هماهنگ است که در برابر ریسک ظهور چین به سمت موازنه‌ای سخت و مشارکت فعالانه‌تر در ائتلاف دریایی به

¹ Democratic Security Diamond

خود را به گونه‌ای بالا ببرد که به محض تلاش چین در مسیر بدخیم شدن، دست موازنه‌سازی در برابر آن بزند. می‌توان گفت این نوع رفتار با راهبرد در انتظار موازنه‌سازی، هماهنگی دارد که بر طبق آن دولت‌ها به دنبال لحظه مناسب‌تری برای موازنه در برابر تهدید هستند. از نظر دیپلماتیک نیز به نظر از یک دیپلماسی واکنشی جنگ سردی به سمت دیپلماسی فعال در دوره بعد از جنگ سرد در هر دو منطقه آسیای جنوب غربی و آسیای جنوب شرقی متمایل شده است که البته سهم ژاپن در امنیت نرم منطقه را افزایش می‌دهد. در ادامه به صورت مقایسه‌ای ویژگی‌های راهبرد سیاسی-امنیتی قدرت‌های مدنی به صورت عام و ژاپن در آسیای جنوب غربی و آسیای جنوب شرقی در قالب جدول ۱ آمده است.

شرقی وضع تا حدودی متفاوت است. این کشور در این منطقه تلاش کرده تا مسؤولیت و نقش بیشتری بر عهده بگیرد؛ چراکه منطقه نفوذ حیاتی این کشور است و از نظر ژئوپلیتیک با ریسک ظهور چین روبه‌رو است. به همین خاطر از سال ۲۰۱۰ تلاش کرده با تغییرات در ساختارهای داخلی از جمله قانون اساسی، زمینه فعالیت‌های برون‌مرزی نظامی را فراهم آورد که البته شاید باعث شود از مسیر یک قدرت مدنی خارج شود. ژاپن از این طریق، دنبال تقسیم بار اتحاد با آمریکا می‌باشد و هدف آن تقویت موازنه‌بخشی با این کشور علیه چین در منطقه آسیای جنوب شرقی می‌باشد. این کشور به عنوان یک قدرت درجه دوم در نظام بین‌الملل تلاش کرده ضمن گسترش همکاری‌های اقتصادی با رقیب یعنی چین، هم‌زمان ظرفیت نظامی و دیپلماتیک

جدول ۱. ویژگی‌های مربوط به راهبرد سیاست خارجی ژاپن در آسیای جنوب غربی و آسیای جنوب شرقی

ویژگی‌های راهبرد سیاست خارجی قدرت مدنی	انطباق و همراهی با اقتدار مشروع از نظر خویش	هماهنگی و همراهی با اقتدار مشروع از نظر خویش	دوری از نظامی‌گری و سیاست مربوط به قدرت بزرگ	استفاده از ظرفیت‌هایی همچون میانجی‌گری و ...
ویژگی‌های راهبرد سیاسی - امنیتی ژاپن در آسیای جنوب غربی	انطباق و همراهی با آمریکا در مسائل آسیای جنوب غربی	همراهی با آمریکا در موضوع اعراب و اسرائیل	همراهی با آمریکا در موضوع حمله به عراق	همراهی با آمریکا در موضوع و مسأله هسته‌ای ایران
ویژگی‌های راهبرد سیاسی - امنیتی ژاپن در آسیای جنوب شرقی	انطباق و همراهی با آمریکا در آسیای جنوب شرقی	استفاده از راهبرد احاله مسؤولیت نیم‌بند از ۲۰۱۰ تاکنون	تلاش برای گسترش ظرفیت نظامی در عین ایجاد وابستگی متقابل اقتصادی با چین	حفظ اتحاد با آمریکا، نزدیکی به چین، استرالیا و کره جنوبی برای مهار کره شمالی

منبع: تهیه شده توسط نویسندگان

منابع

- ۲۰۲۱)، «پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، دوره ۱۲، شماره ۳ (نسخه پیش از انتشار و فاقد شماره صفحات در مجله).
- مرشایمر، جان (۱۴۰۰)، **تراژدی سیاست قدرتهای بزرگ**، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- Abe, Sinzo (2012), "Asia's Democratic Security Diamond", **Project Syndicate**, Available at:
<https://www.projectsyndicate.org/commentary/a-strategic-alliance-for-japan-and-india-by-shinzo-abe?barrier=accessreg> (Accessed: 23/06/2023)
- Bleiker, Roland (2003), "A Rogue Is a Rogue Is a Rogue: US Foreign Policy and the Korean Nuclear Crisis", **International Affairs**, Vol. 79, No.4, pp. 719-737
- Buszynski, Leszek (2006), "Japan's Security Policy in the Koizumi Era", **Security Challenges**, Vol. 2, No. 3, pp. 93-107
- Demirtas, Birgul & Mazlum, Mahmut (2018), "Civilian powers and use of force, the evolution of Germany as a realist civilian power", **Perceptions**, Vol. XXIII, No.1, pp. 27-62
- Dowty, Alan(2000), "Japan And The Middle East: Signs Of Change"?, **Middle East Review of International Affairs**, Vol.4, No.4
- Edström, Bert (2007), "The Success of a Successor: Abe Shinzo and Japan's Foreign Policy, Silk Road Paper", Washington (DC): Central Asia-Caucasus Institute, Johns Hopkins University, Available at:
<http://www.silkroadstudies.org/new/docs/Silkroadpapers/2007/0603PT.pdf> (Accessed: 22/07/2023).
- Washington (DC): Central Asia-Caucasus Institute, Johns Hopkins University, Available at:
<http://www.silkroadstudies.org/new/docs/Silkroadpapers/2007/0603PT.pdf> (Accessed: 22/07/2023).
- Granstrategy of weak states and great power**, London: Palgrave Macmilan
- Hellmann, Gunther (1997). "The Sirens of Power and German Foreign Policy: Who is Listening?", **German Politics**, Vol. 6, No. 2.
- Hettne, Bjorn and Fredrik, Soderbaum (2005), "Civilian Power or Soft Imperialism? The EU as a Global Actor and The Role of Interregionalism", Available at:
https://www.researchgate.net/profile/Fredrik-Soederbaum/publication/259576731_'Civilian_Power_or_Soft_Imperialism_EU_as_a_Global_Actor_and_the_Role_of_Interregionalism'/links/59e0a0250f7e9bc5126be6a6/Civilian-Power-or-Soft-Imperialism-EU-as-a-Global-Actor-and-the-Role-of-Interregionalism.pdf (Accessed: 21/05/2023).

- Hook, Gelen D and et al(2011), **Japan's International Relations: Politics, Economics and Security**, London: Routledge
- Hughes, Christopher W (2007), "Not Quite the 'Great Britain of the Far East': Japan's Security, the US-Japan Alliance and the 'War on Terror'", **East Asia**, Vol. 20 No. 2, pp. 325-338
- Hughes, Cristopher (2015), "**Japan's foreign and security policy under the Abe Doctrine**", New York: Springer, Giulio Pugliese and Aurelio Insisa, Sino-Japanese power politics: might, money and minds, New York: Springer
- Ian Manners (2006), "Normative Power Europe Reconsidered: Beyond The Crossroads", **Journal of European Public Policy**, Vol. 13, No. 2, pp. 182-199
- Ikenbery, j. Jhon (1999), "the source and the nature of liberal international Order", **Review of international Studies**, Vol. 25, pp. 179-196
- Islam, Shafiq(1993), "Foreign aid and burdensharing: is japan free riding to a coprosperity sphere in pacific Asia"?, Available at:
<https://core.ac.uk/download/pdf/6876859.pdf> (accessed; 25/11/2022).
- J. Rynhold (2002), "Japan's cautious new activism in the Middle East: a qualitative change or more of the same?", **International Relations of the Asia-Pacific**, Vol. 2, No. 2, pp. 245-263.
- Jiang, Wenran (2007), "New Dynamics of Sino-Japanese Relations", **Asian Perspective**, Vol. 31, No1, pp. 15-41
- Joshi, Shashank (2017), "Malabar 17 exercise: the China subtext", **The Interpreter**, Available at:
<https://www.lowyinsti-tute.org/the-interpreter/malabar-17-exercise-china-subtext> (Accessed: 05/07/2023).
- Kassab, Hanna Samir (2018), **Grand strategy of weak states and great powers**, London; Palgrave macmillan
- Koga, Kei (2016), "The Rise of China and Japan's Balancing Strategy: Critical Junctures and Policy Shifts in the 2010s", **Journal of Contemporary China**, Vol. 25, No.101, pp. 777-91
- Koga, Kei (2018), "The Concept of "Hedging" Revisited: The Case of Japan's Foreign Policy Strategy in East Asia's Power Shift", **International Studies Review**, Vol. 20, Issue 4, pp. 633-660.
- Licklider, Roy (1985), **Political Power and the Arab Oil Weapon: The Experience of Five Industrial Nations**, Berkeley: University of California Press
- Manners, Ian (2002), "Normative Power Europe: A Contradiction in Terms?", **Journal of Common Market Studies**, Vol. 40, No. 2, pp. 232-25
- Maull, Hanns w (1990), "Germany and Japan: The New Civilian Powers", **Foreign Affairs**, Vol.69, No. 5, pp. 92-93.
- Maull, Hanns w (2000), "Germany and the Use of Force: Still a 'Civilian Power'?", **Survival**, Vol. 42, No. 2, pp. 56-80.

- Maull, Hanns. W (1991), "Germany and Japan: the new civilian powers", **Foreign Affairs Journal**, Vol. 69, Issue, 5, pp. 92-93.
- Miyagi, Yukiko (2011), "Japan's Middle East Security Policy: Rethinking Roles and Norms", **Ortadoğu Etütleri**, Vol. 3, No 1, pp.9-32.
- Miyagi, Yukiku (2008), **Japans Middle East security policy, theory and cases**, London: Routledge.
- Miyagi, Yukiku (2011), "Japans Middle East security policy: rethinking roles and norms", **Ortadoğu Etütleri**, Volume 3, No 1, pp.9-32.
- Nakamura, Satoru & wright, Steven (2023), **Japan and the Middle East, foreign policy and interdependence**, London: Palgrave Macmilan
- Nukii, Mari (2018), "Japan – Iran relation since the 2015 Iran nuclear deal", **contemporary Review of the Middle East**, Vol.5, No.3,
<https://doi.org/10.1177/2347798918776731>
- Ozcelik, Sezaei (2008), "the Japanese foreign policy of the Middle East between 1904-1998", **Humanity & Social Sci. J.**, Vol. 3, No.2, pp. 129-142
- Ozer, Yonca(2012), "The European union civilian power: the case of eus trade policy", **Marmara Journal of European studies**, Vol. 20, No. 2, PP. 63-94
- Pehlivanturk, Bahadir & Demirtas, Birgul (2018), "Civilian Powers and Contemporary Global Challenges", **Perception**, Vol. XXIII, No. 1, pp. 1-7.
- Reinhard Dripte, Reinhard (2016), "Japan's policy towards the South China Sea—applying 'proactive peace diplomacy?'", **PRIF report**, No. 140, Frankfurt: Peace Research Institute Frankfurt, pp. 4-12
- Robert. M. Orr (1990), **The Emergence of Japan's Foreign Aid Power**, New York: Colombia University Press
- Rozman, G & et al (2007), **Japanese strategic thouth toward Asia**, London: Palgrave Macmillan
- Rynhold, Jonathan (2002), "Japans cautious new activism in the Middle East: a qualitative change or more of the same?", **International Relations of the Asia-Pacific**, Vol. 2, No. 2, pp. 245-263
- Ryoji, Tateyama (1993), "Japan and the Middle East peace talks", **JIME Review**, No. 19, pp. 19-22
- Sadako, Ogata (1990), "The United Nations and Japanese diplomacy", **Japan Review of International Affairs**, Vol. 4, No. 2, pp. 141-65.
- Sakaki, Alexandra (2016)," Keeping the dragon at bay: the South China Sea dispute in Japan's security strategy', in Enrico Fels and Truong-Minh Vu, eds, **Power politics in Asia's contested waters**, NewYork: Springer, pp.425-40
- Siew Mun, Tang(2007), "Japans Gran strategic shift from yoshida to k oizumi: reflections on Japans strategic focus in the 21 century", **Akademika 70**, pp. 117-136.
- Smith, Karen E (2000), "the end of civilian power Eu: A welcome demise or cause for concern", **the international spectator**, Vol. xxxv, No. 2, pp. 11-28

- Statista (2023), "Import volume of crude oil to Japan in 2022, by country", Available at ;<https://www.statista.com/statistics/761568/japan-crude-oil-import-by-country/> (Accessed; 11/04/2023).
- Togo, Kazuhiko (2010), **Japan foreign policy, 1945-2009, the quest for proactive policy**, Leiden: Brill
- Uchiyama, Yu (2010), **Koizumi and Japanese politics: Reform strategies and leadership**, London: Routledge
- Wallace, Corey (2018), "leaving (north-east) Asia? Japan southern strategy", **International Affairs**, Vol. 94, No. 4, pp. 883-904; doi: 10.1093/ia/iyy027
- Wroe, David and Needham, Kirsty (2007), "China weighs in as Julie Bishop backs Japanese right to sail through troubled South China Sea", Sydney Morning Herald, Available at: <http://www.smh.com.au/federal-politics/political-news/japanese-war-ship-through-the-south-china-sea-signals-regions-nervousness-aboutdonald-trump-20170314-guxu91.html> (Accessed: 13/05/2023).
- Yoshitsu, Michael M (1984), **Caught in the Middle East: Japan's Diplomacy in Transition**, Lexington, Mass: D.C. Heath.